



The Comparative Analysis of Sunni and Shi'ite Traditions in the First 5 Hijri Centuries about the Qur'anic Verse "But Thou Art Truly a Warner, and to Every People a Guide"

Hasan Rezaii Haftadar* | Seifali Zahedi Far** | Qamar Kouhi***

Received: 2019-08-25 | Accepted: 2020-04-04

Abstract

There are some traditions in Sunni and Shi'ite sources on the 7th verse of Surah al-Ra'd that are notable in terms of numerous different perspectives in this regard while there has been no comparative research on this subject yet. To this aim, the present study uses descriptive analysis to deal with the comparative study of the existing evidences in Sunni and Shi'ite traditions in the first 5 Hijri centuries. In this regard, only the traditions that introduce Imam Ali (PBUH) and then the following Imams as the guide after the Prophet Muhammad (PBUH) are in agreement with the stylistics of the verse, Qur'anic terminology, and comprehensiveness. However, those Sunni traditions that introduce merely Prophet Muhammad and Imam Ali as the guides are true for those given ages.



Keywords

Guide (Hadi), Warner (Munzir), Imam Ali (PBUH), Narrative Exegesis, the Qur'anic

* Associate Professor, Tehra University (Pardis-i Farabi) | Hrezaii@ut.ac.ir

** Assistant Professor, Shahid Madani University, Azirbaijan | s_zahedifar@yahoo.com

*** Ph.D. Student in the Qur'anic Science and Hadith | analmarbub@yahoo.com

■ Rezaii Haftadar, H; Zahedi Far, S; Kouhi, Q. (2020) The Comparative Analysis of Sunni and Shi'ite Traditions in the First 5 Hijri Centuries about the Qur'anic Verse "But Thou Art Truly a Warner, and to Every People a Guide". *Biannual Journal of Comparative Exegetical Researches*, 6 (11) 115-139. Doi: 10.22091/ptt.2020.4110.1522





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بررسی تطبیقی روایات منابع فریقین در پنج قرن نخست هجری درباره «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»

حسن رضائی هفتادری* | سیفعلی زاهدی فر** | قمر کوهی***

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۰۳ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۱/۱۶

چکیده

روایاتی در منابع فریقین درباره آیه هفتم سوره رعد آمده که از نظر تعداد و تفاوت دیدگاه‌های دو فرقه، قابل توجه است و پژوهشی تطبیقی درباره آنها صورت نگرفته است. از این رو، در این پژوهش با شیوه توصیفی-تحلیلی، به بررسی تطبیقی مصداق‌های یادشده در روایات منابع فریقین در پنج قرن نخست هجری پرداخته شده است. در این میان، تنها روایاتی که حضرت علی(ع) را هادی پس از پیامبر(ص) و سپس دیگر امامان علیهم‌السلام را یکی پس از دیگری به عنوان هادی بعد از وی معرفی می‌نمایند، با معیارهایی چون سیاق و ظاهر آیه، معنای مفردات و جامعیت فرازمانی قرآن سازگار هستند؛ گرچه آن دسته از روایات اهل سنت که تنها پیامبر(ص) را هادی می‌داند، در مطابقت با عصر آن حضرت درست است و نیز آن دسته از روایات که فقط به بیان هادی بودن حضرت علی(ع) پرداخته، در مطابقت با زمان حیات آن حضرت بعد از پیامبر(ص) صحیح می‌باشد.



کلیدواژه‌ها

هادی، منذر، حضرت علی(ع)، تفسیر روایی، تفسیر تطبیقی، جامعیت قرآن.

* دانشیار پردیس فارابی دانشگاه تهران Hrezaii@ut.ac.ir

** استادیار دانشگاه شهید مدنی آذربایجان s_zahedifar@yahoo.com

*** دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث analmarbub@yahoo.com

□ رضائی هفتادری، ح؛ زاهدی فر، س.ع، کوهی، ق. (۱۳۹۹). بررسی تطبیقی روایات منابع فریقین در پنج قرن نخست هجری درباره «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»، دوفصل‌نامه پژوهش‌های تفسیر تطبیقی. ۶ (۱۱)، ۱۳۹-۱۱۵. Doi: 10.22091/ptt.2020.4110.1522

۱. مقدمه

آیه هفتم سوره رعد که می‌فرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» حکایت گر بهانه‌جویی مشرکان و پاسخ خداوند به آنان است. درباره بخش پایانی آیه، یعنی «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» که پاسخ خداوند به مشرکان است، علی‌رغم کوتاهی عبارت، روایات زیادی در منابع فریقین وجود دارد. واکاوی نگارندگان در روایات اهل سنت، بیان‌گر این است که تقریباً نیمی از آنها به بیان مصداق پرداخته‌اند و نیمی دیگر در تبیین آیه، عبارات عامی را بیان نموده‌اند که قابلیت انطباق بر مصداق‌های فراوان را دارد؛ اما روایات شیعه، همگی بالاتفاق به بیان مصداق پرداخته‌اند؛ که مستندات هر کدام از فریقین در بخش بررسی روایات ذکر خواهد شد. آنچه در این روایات محل اختلاف محسوب می‌شود، مصداق منطبق بر واژه «هاد» است که چه کسی مصداق هادی به شمار می‌رود و کدام روایات در این زمینه درست به نظر می‌رسند. باتوجه به بررسی‌های صورت گرفته، پژوهشی یافت نشد که مستقلاً به این موضوع پرداخته باشد؛ بنابراین اهمیت چنین پژوهشی آشکار می‌شود. باتوجه به اینکه در این پژوهش، هدف آن است که بررسی تطبیقی درباره مصداق‌های معرفی شده در روایات فریقین صورت گیرد، پس باید به چند سؤال پاسخ داده شود:

۱. واکاوی روایات در کتاب‌های اهل سنت و کتاب‌های شیعه درباره عبارت «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» ما را به چه مفادی رهنمون می‌شود؟
 ۲. باتوجه به سیاق آیه و مفردات و ترکیبات یادشده در عبارت مذکور و ویژگی‌های قرآن، کدام دسته از روایات مطرح شده در منابع فریقین درست به نظر می‌رسند؟
- در این پژوهش که در آن از شیوه توصیفی-تحلیلی استفاده شده، تاحدامکان تمامی کتاب‌های فریقین تا پایان قرن پنجم که به نحوی روایات مربوط به عبارت مذکور در آن بیان شده است، واکاوی گردیده و روایات مرتبط استخراج و بررسی شده‌اند. در منابع اهل سنت علاوه بر جوامع سته، کتاب‌های تفاسیر روایی که به این عبارت پرداخته بودند مورد مطالعه قرار گرفت و در منابع شیعه علاوه بر تفاسیر روایی، تمام کتاب‌های روایی موجود در نرم‌افزار جامع الاحادیث مورد بررسی واقع شد.

۲. مفهوم‌شناسی

فهم عبارت و یا جمله و متن، در گرو فهم واژگان آن است؛ بنابراین دو واژه «منذر» و «هادی» به عنوان واژگان اصلی عبارت مورد مطالعه باید واکاوی شوند؛ زیرا معنای درست این لغات، خود معیار نقد به شمار می‌روند.

۲-۱. منذر

واژه منذر، از ماده «ن.ذ.ر» گرفته شده است. کلمه انذار که مصدر آن به شمار می‌رود، به معنای رساندن پیام است، به گونه‌ای که به طور طبیعی ترسی را در شنونده ایجاد کند (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۴۱۴)؛ تبشیر در مقابل انذار قرار دارد و خبردادنی است که در آن سرور هست (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۷۹۷). برخی بر این باورند که اصل در این ماده، ترساندنی است که از طریق گفتار صورت می‌گیرد و هر ترساندنی انذار نیست (مصطفوی، ۱۳۶۸ش، ج ۱۲، ص ۷۴)؛ همچنین آگاه ساختن، بر حذر داشتن و ترساندن در پیامی که ابلاغ می‌شود، به عنوان معنای انذار بیان شده‌اند (حسین یوسف، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۴۸). در انذار، موضع ترس مشخص است و اگر گفته شود: «انذرت بالشیء»، هنگامی است که انسان مواضع ترساندن را بداند و برای دیگری آنها را برشمرد و او را از حال آنچه می‌ترساند آگاه سازد، و گرنه انذار صورت نگرفته است. بر این اساس می‌توان گفت که در واقع، انذار، نوعی احسان از سوی منذر به حساب می‌آید. نکته دیگر این است که انذار نسبت به فرد دیگری صورت می‌گیرد، به همین جهت گفته نمی‌شود: «انذرت نفسی». و دیگر اینکه انذار فقط در مورد قبیح صورت می‌گیرد و نهیب دادن از چیزی است که منذر به قبیح آن معتقد است (ابو هلال عسکری، ۱۴۰۰ق، ص ۲۳۷).

واژه «التذیر» و «المنذر» هم معنا هستند و با واژه «التنذیر» جمع بسته می‌شوند (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۴۱۴). برخی بر این باورند، چون اصل انذار آگاه ساختن است، پس منذر و نذیر کسانی هستند که آگاه کننده و بیم‌دهنده و بر حذر دارنده می‌باشند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۲۰۲). همچنین گفته شده منذر آگاه کننده قوم است تا آنچه را از دشمن و غیره بر آنان فرا خواهد رسید، به آنها بشناساند (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۷، ص ۵۱۸). در صورتی که آگاه کننده منذر می‌گویند که با آگاه ساختن، از چیزی بر حذر دارد؛ بنابراین هر منذری آگاه کننده است و نه بالعکس (طریحی، ۱۳۷۵ش، ج ۳، ص ۴۹۱).

۲-۲. هادی

هادی از ماده «ه.د.ی» گرفته شده که بر دو اصل دلالت دارد: اصل اول پیشی گرفتن در راهنمایی کردن و اصل دیگر برانگیخته شدن لطف است. پس وقتی گفته می‌شود: «هَدَيْتُهُ الطَّرِيقَ هِدَايَةً»، یعنی برای راهنمایی او پیشی گرفتم و هر کسی را که برای راهنمایی کردن پیشی بگیرد، هادی گویند (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۴۲). به نظر مصطفوی، اصل در این ماده، روشن ساختن راه رشد و توانایی در رسیدن به چیزی است؛ به عبارت دیگر، راهنمایی کردن به سوی چیزی است و هدایت در مقابل ضلالت قرار دارد (مصطفوی، ۱۳۶۸ش، ج ۱۱، ص ۲۴۶).

هدی نقیض گمراهی است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۷۷ / ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۴۲ / صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۴۳ / آزدی، ۱۳۸۷ش، ج ۳، ص ۱۲۹۲) و به معنای نشان دادن و آشکار ساختن نیز به کار می‌رود؛ مثلاً «أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ» یعنی «أَوَلَمْ يُبَيِّنْ لَهُمْ» (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۷۷ / ابن اثیر جزری، ۱۳۶۷ش، ج ۵، ص ۲۵۳ / صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۴۳ / طریحی، ۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۴۷۱ / حسینی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۰، ص ۳۲۷) و گاه نیز به معنای شناساندن مثل «هَدَيْتُهُ الطَّرِيقَ أَي عَرَفْتُهُ» و یا به معنای سیره و روش نیز به کار رفته است همانند «وَاهْدُوا هَذِي عَمَّارٍ» (ابن اثیر جزری، ۱۳۶۷ش، ج ۵، ص ۲۵۳).

واژه هادی از این ماده اشتقاق یافته است و با هوادی جمع بسته می‌شود و اول هر چیزی را هادی آن شیء گویند. از این رو، گردن را به سبب مقدم بودن بر سایر اجزای بدن، همچنین سر نیزه و سر پیکان را به جهت تقدم آن، و عصا را نیز به دلیل جلو نگه داشته شدن، هادی می‌گویند. راهنما را نیز هادی می‌نامند، بدان جهت که پیشاپیش قوم قرار دارد و از او تبعیت می‌شود و یا اینکه راه را به آنان نشان می‌دهد. همچنین به حیوانی که گله را با خود همراه می‌کند و پیش می‌برد، هادی یا هادیه می‌گویند (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۴۲ / فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۷۷ / طریحی، ۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۴۷۱ / آزدی، ۱۳۸۷ش، ج ۳، ص ۱۲۹۲ / زمخشری، ۱۹۷۹م، ص ۶۹۸). همچنین، صفت هادی درباره خداوند بدین معناست که خداوند به بندگانش بصیرت می‌بخشد و راه شناخت خویش را به آنان می‌شناساند تا اینکه به ربوبیت وی اقرار نمایند (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۰، ص ۳۲۷ / ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۳۵۳).

باتوجه به مطالبی که در بحث مفهوم‌شناسی واژه‌ها بیان شد، چنین می‌توان نتیجه گرفت که هادی برای انسان‌ها، به کسی اطلاق می‌شود که برای راهنمایی و شناساندن راه، پیشاپیش

قوم است و از او تبعیت می‌شود؛ بنابراین هادی باید خطرهایی که قومش را تهدید می‌کند، بشناسد و آنان را از وجود آنها آگاه سازد و بر حذرشان دارد. به نظر می‌رسد که رابطه هادی و منذر، عموم و خصوص مطلق باشد؛ یعنی هر منذری خود هادی است ولی وظیفه هادی فقط انذار نیست.

۳. بررسی عبارت «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» در سیاق

در فرآیند دستیابی به مقصود سخن، توجه به سیاق عبارت‌ها چه در آیه و چه در کل سوره، موجب دقیق‌تر شدن فهم مقصود کلام وحی می‌شود. به همین جهت گذری بر سیاق آیه و سوره ضروری است.

همان‌طور که پیش‌ازین نیز گفته شد، عبارت «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» بخشی از آیه هفتم سوره مبارکه رعد است که می‌فرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» و حکایت از بهانه جویی‌های مشرکان و پاسخ خداوند به آنان دارد.

طبق بیان علامه طباطبایی غرض این سوره بیان حقانیت قرآنی است که بر رسول خدا(ص) نازل شده، و آیات این سوره رسول خدا(ص) را مخاطب قرار می‌دهد به اینکه این قرآن که بر تو نازل شده حق است؛ حقی که مخلوط به باطل نیست، و دو دلیل عمده برای آن ذکر می‌کند. دلیل اول توحیدی است که این کتاب به آن دعوت می‌کند و آیات تکوینی از قبیل به‌پاداشتن آسمان‌ها، گستردن زمین و غیره، همه بر آن دلالت دارند؛ دلیل دوم اخبار و آثار گذشتگان است که بیان آنها در این کتاب خود آیتی بر رسالت به شمار می‌رود و کفر ورزیدن و تکذیب رسولان الهی در گذشته نیز بوده و امر تازه‌ای نیست.

در این سوره تعریض مشرکان با عبارت «لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ» دو بار بیان گردیده و دلایل رد کردن آن آورده شده است که عبارتند از: اولاً پیامبر شانی به‌جز انذار مردم ندارد و این‌طور نیست که هر وقت هر کاری بخواهد بتواند بکند، تا آنکه از ایشان معجزاتی دل‌بخواه خود مطالبه نموده و به مثل این کلمات بر او تعریض کنند. و ثانیاً هدایت و اضلال هم آن‌طور که آنان پنداشته‌اند در وسع آیات و معجزات نیست تا انتظار داشته باشند با آوردن معجزه‌ای که پیشنهاد کرده‌اند، هدایت شوند و از ضلالت برهند؛ زیرا هدایت و ضلالت

به دست خداست؛ اوست که بر اساس نظامی حکیمانه هر که را بخواهد هدایت و هر که را بخواهد گمراه می‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۱، ص ۲۸۴-۲۸۵).
در این آیه شریفه طبق عبارت «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ...»، مشرکان معجزاتی غیر از قرآن از رسول خدا (ص) طلب می‌کردند و معجزه اصلی یعنی قرآن را تحقیر نموده، به آن بی‌اعتنا بوده و معجزه دیگری نظیر معجزات حضرت موسی و عیسی علیهما السلام و دیگر پیامبران را طلب می‌نمودند؛ در حقیقت هدف‌شان تعریض و توهین به قرآن بود.

جوابی که خداوند به پیامبر (ص) یاد می‌دهد تا به ایشان ابلاغ کند، این است که «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛ یعنی با اینکه قرآن بزرگ‌ترین معجزات است، مشرکان از تو معجزه‌ای طبق دلخواه خود می‌خواهند و تو درباره معجزه هیچ کاره‌ای؛ تو تنها هدایت‌کننده‌ای هستی که ایشان را انذار و هدایت می‌کنی؛ چون سنت خداوند بر بندگانش این‌گونه جریان یافته که در هر زمانه‌ای، یک نفر هادی و راهنما مبعوث کند تا مردم را هدایت نماید (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۱، ص ۳۰۴-۳۰۶). ضمن آنکه هدف از نشانه‌های نبوت، خواه تدوینی باشد و خواه تکوینی، روشن ساختن راستی و حقی است و حجتی از جانب خدا به شمار می‌رود و سایر ویژگی‌های نشانه نبوت طبق مراد خداوند است (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۵، ص ۲۶۲).

باتوجه به آیه، خداوند سنتی دارد که بر اساس آن در همه قرن‌ها مردم را به سوی حق هدایت می‌کند و زمین هیچ‌وقت از هدایت گر خالی نمی‌شود؛ یا باید پیغمبری باشد و یا هادی دیگری که به امر خدا هدایت کند (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۱، ص ۳۰۴-۳۰۶) و عبارت «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» ناظر به همین سنت است. همچنین سیاق آیه چنین ذهن را دلالت می‌دهد که خداوند تعیین‌کننده هادی است؛ زیرا منذر نیز خود یک هادی به شمار می‌رود و خداوند مبعوث‌کننده منذر است.

همان‌گونه که در مفهوم‌شناسی ذکر شد هر منذری، هادی هم هست و همنشینی منذر و هادی در عبارت «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» به ما می‌فهماند از آنجاکه خداوند مبعوث‌کننده منذر است، باید برگزیننده هادی نیز باشد. در غیر این صورت، اگر هادی را

غیر خدا بتواند انتخاب کند بنابراین غیر از خدا نیز می تواند مبعوث کننده منذر باشد. و ادعای مشرکان در پیشنهاد دادن معجزه درست خواهد بود و به تبع آن، حقانیت قرآن به عنوان نشانه رسالت مورد خدشه واقع می شود، بنابراین ضروری است که مبعوث کننده منذر و برگزیده هادی خداوند باشد.

۴. بررسی نحوی عبارت «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»

بررسی کتاب های مختلف نحوی، حکایت گر این مطلب هستند که نحویان هیچ اختلافی در اعراب «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ» باهم ندارند و همه بالاتفاق بر این باورند که «إِنَّمَا» کافه و مکفوفه، «أَنْتَ» ضمیر منفصل مبنی بر فتح در محل رفع و مبتدا و «مُنْذِرٌ» خبر و مرفوع است. اما درباره قسمت دوم عبارت یعنی «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»، برخی دو گونه تقدیر و برخی سه گونه تقدیر بیان می کنند. تقدیر اول را چنین ذکر می کنند که «وَلِكُلِّ قَوْمٍ»، خبر مقدم و «هَادٍ»، مبتدای مؤخر، و لام متعلق به استقرار یا ثبات و واو استیناف است و جمله مستأنفه به شمار می آید. در تقدیر دوم، «هَادٍ» معطوف بر «مُنْذِرٌ»، و لام متعلق به «مُنْذِرٌ»، یا به «هَادٍ» دانسته شده که تقدیر آن چنین می شود: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَهَادٍ لِكُلِّ قَوْمٍ» (نحاس، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۲۲۰ / طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۶، ص ۴۲۷ / مکی بن ابیطالب، ۱۴۲۳ق، ص ۳۷۶). قائلان به سه تقدیر، یک گونه دیگر از تقدیر را به این دو اضافه کرده اند، بدین گونه که مبتدا محذوف و تقدیر چنین است: «و هو لکل قوم هاد» (عکبری، ۱۴۱۹ق، ص ۲۱۷ / سمین حلبی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۲۲۹ / ابن عادل، ۱۴۱۹ق، ج ۱۱، ص ۲۵).

۴-۱. نقد دیدگاه های نحویان

در میان تقدیرات یادشده برای عبارت مذکور، تقدیر سوم که مبتدا را محذوف می داند، بسیار بعید به نظر می رسد و شاید بتوان گفت این تقدیر نادرست است؛ زیرا مرجع مبتدای محذوف که ضمیر «هو» باشد، نامشخص است و با سیاق و ظاهر عبارت سازگار نیست.

تقدیر دوم که هاد و منذر را معطوف به هم می داند، گرچه از لحاظ نحوی ممکن است اشکالی به آن وارد نباشد، ولی باید گفت این نوع ترکیب، هم با ظاهر آیه و هم با جامعیت قرآن ناسازگار است؛ زیرا هم تقدیم و تأخر عبارت های آیه را بیهوده تلقی کرده است و هم

برطبق این نوع ترکیب، هادی بودن همانند منذر بودن منحصر در پیامبر(ص) می‌شود و مصداق دیگری هم نباید داشته باشد؛ اما چون عبارت مورد بحث، هادی بودن را برای قوم ذکر می‌کند، بنابراین با توجه به معنای لغوی هادی، مصداق هادی باید از جنس خود قوم بوده و در میان آنان حضور ملموس واقعی داشته باشد تا لفظ هادی متناسب با عبارت «لِکُلِّ قَوْمٍ» باشد؛ ولی چون پیامبر(ص) تا مدتی در میان مردم حاضر بود و سپس رحلت فرمود، بنابراین در این دنیا به طور دائم حضور ملموس واقعی نداشته و این نوع ترکیب تا زمان زنده بودن آن حضرت در دنیا درست به نظر می‌رسد ولی برای بعد از رحلت ایشان کاربردی ندارد و به عبارت دیگر، باعث بیهوده شدن این قسمت از آیه می‌گردد؛ در حالی که به شهادت کتاب‌های حدیثی فریقین، پیامبر(ص) فرمود: «دوامت در میان شما به جای می‌گذارم که تمسک به آن سبب هدایت می‌گردد» (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۴۱۴ / دارمی، ۱۴۲۱ق، ج ۴، ص ۲۰۹۰ / نسائی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۵۱)؛ بنابراین زمانی این سخن پیامبر(ص) تحقق می‌یابد که همه آیات قرآن را بتوان در همه زمان‌ها، چه در زمان خود آن حضرت و چه بعد از ایشان بر اموری منطبق کرد؛ حال آنکه اگر هادی بودن منحصر در پیامبر(ص) باشد، باعث عدم انطباق آن بر زمان بعد از آن حضرت می‌شود و این یعنی مرگ این قسمت از آیه.

حال اگر کسی بگوید هادی به مفهوم هدایت گر قوم، کتاب هم می‌تواند باشد و ضرورت ندارد هادی حتماً انسان باشد؛ باید پاسخ داد که کتاب، متن است و هر کسی برداشتی از متن دارد که ممکن است درست و یا اشتباه باشد و از آنجا که وظیفه این کتاب هدایت بوده، اگر برداشت اشتباه صورت گیرد غرض از انزال آن محقق نمی‌شود و نزول آن کاری بیهوده خواهد بود؛ بنابراین برای اینکه هادی بودن این کتاب محقق شود، مردم نیازمند انسانی هستند که غرض این کتاب را به صورت صحیح و بدون اشتباه بفهمد و بیان کند و چون این کتاب کلام خداوند است خود او باید بگوید که چه کسی می‌تواند به حق بیان‌کننده مقصود این متن باشد. بنابراین هدایت‌کننده بر اساس این کتاب نیز ضرورتاً باید از سوی خداوند برگزیده شود. و اگر هم گفته شود برداشت همه افراد درست است، باید پرسید چرا آیات فراوانی در قرآن، از جمله آیات نساء: ۴۶، مائده: ۴۱، ۱۳ و بقره: ۷۵، به نکوهش امت‌های پیشین به جهت تحریف کتاب هدایتی که بر آنها نازل شده بود، پرداخته است.

و اما، تقدیر اول که عبارت «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» را جمله مستأنفه و مرکب از مبتدای مؤخر و خبر مقدم می‌داند، هم از لحاظ نحوی درست به نظر می‌رسد و با ظاهر آیه سازگارتر است و هم اشکال تقدیر دوم را ندارد و قابل انطباق با همه زمان‌ها نیز هست. شاید بتوان گفت یکی از دلایلی که عبارت «وَلِكُلِّ قَوْمٍ» بر «هادٍ» مقدم شده، این است که به مخاطب بفهماند منذر و هادی معطوف بر هم نیستند.

۵. بررسی روایات اهل سنت

اهل سنت روایاتی درباره عبارت مورد بحث در کتاب‌های خود، مطرح کرده‌اند که همگی بالاتفاق منظور از منذر را پیامبر (ص) می‌دانند و درباره اینکه منظور از هادی چیست و چه کسی مصداق آن به شمار می‌رود، دیدگاه‌های متفاوتی بیان داشته‌اند. به نظر می‌رسد جامع‌البیان، اولین کتابی باشد که به‌طور تقریباً جامع، دیدگاه‌های موجود در میان اهل سنت را گردآورده است. طبری در این کتاب، دو دسته مقصود برای هادی بیان کرده؛ یک دسته دیدگاه‌هایی هستند که مفهوم عامی را برای هادی بیان می‌کنند و دسته دیگر، دیدگاه‌هایی که مصداق مشخصی را برای هادی تعیین می‌نمایند.

دسته اول که به مفهوم عام اشاره دارند عبارتند از:

- ۱- عده‌ای منظور از هادی را هر پیامبری می‌دانند که به‌سوی خداوند دعوت می‌کند. مجاهد، قتاده و ابن‌زید، افرادی هستند که طریق روایت‌هایی با این دیدگاه به آنان ختم می‌شود.
- ۲- برخی منظور از هادی را قائد (به‌معنای فرمانده لشکر) و یا امام و عمل می‌دانند (الهادي: القائد، والقائد: الإمام، والإمام: العمل)؛ ابوصالح، ابوعلیه و یحیی بن‌رافع را از قائلان به این دیدگاه می‌توان برشمرد.

- ۳- برخی نیز مقصود از هادی را هر دعوت‌کننده‌ای می‌دانند. این دیدگاه به ابن‌عباس نسبت داده شده است.

دسته دوم روایات که به مصداق هادی اشاره دارند نیز نظریات مختلفی را شامل می‌شود:

- ۱- برخی حضرت محمد (ص) را هم مصداق منذر و هم مصداق هادی می‌دانند. قتاده، عکرمه، ابوضحی و ابن‌زید، از باورمندان به این دیدگاه هستند.

۲- برخی دیگر بر این باورند که پیامبر(ص) منذر و خداوند هادی هر قومی است. سعید بن جبیر، مجاهد، ابن عباس و ضحاک را از کسانی بر شمرده‌اند که به نقل این دیدگاه پرداخته‌اند. باتوجه به اینکه در نقل دیدگاه‌ها، مجاهد علاوه بر این دیدگاه در دسته مفهوم عام هم جزء افرادی است که هر پیامبری را نیز «هادی» می‌دانست باید گفت که در دیدگاهی که خداوند را هادی می‌دانند یک قول به مجاهد نسبت داده شده ولی در دیدگاه قبلی، روایت‌های بیشتری به وی نسبت داده شده است، بنابراین با توجه به تعداد روایت‌ها ممکن است این قول (هادی بودن خداوند) جعل شده و به ایشان نسبت داده شده است و یا اینکه اگر قول مجاهد باشد ممکن است وی در فهم این آیه با توجه به آیه «...ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ» (زمر: ۲۳) دچار اشتباه شده باشد.

۳- برخی نیز مصداق هادی بعد از پیامبر(ص) را به فرموده آن حضرت، امام علی بن ابی طالب(ع) می‌دانند. این دیدگاه تنها نظری است که به پیامبر(ص) نسبت داده شده و از ابن عباس نقل گردیده است.

طبری درباره درستی و یا ترجیح این اقوال، بیان می‌کند که معنای هادی عبارت است از امامی که پیروی می‌شود و در پیشاپیش قوم قرار دارد؛ بنابراین هم جایز است خداوند هادی باشد و خلق از امر و نهی‌اش پیروی کنند و هم جایز است پیامبر(ص) هادی و مورد پیروی باشد و همچنین امامی از امامان و یا دعوت‌کننده‌ای که به سوی خیر یا شر دعوت می‌کند، جایز است که هادی باشد. در این صورت قول درست این است که پیامبر(ص) منذر است و برای هر قومی هادی وجود دارد که آنان را هدایت می‌کند و باید مورد پیروی واقع شود (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۳، ص ۷۱).

ابن ابی حاتم رازی، هم عصر طبری، در تفسیر القرآن العظیم، علاوه بر عکرمه و ابوضحی، ابن عباس و مجاهد را نیز قائل به دیدگاه هادی بودن پیامبر(ص) برمی‌شمرد و درباره هادی بودن حضرت علی(ع) علاوه بر ابن عباس، خود حضرت علی(ع) و ابن جنید و امام محمد باقر(ع) را نیز باورمند به این قول معرفی می‌کند. او ابن عباس را نیز در کنار ضحاک و ابن جبیر در زمره قائلان به هادی بودن خدا قرار می‌دهد. دیدگاه آخری نیز که

درباره هادی ذکر می کند، دیدگاه قائل بودن است که ابوصالح، ابن عباس، ابوعلیه و یحیی بن رافع را بر این دیدگاه می داند (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹ق، ج ۷، ص ۲۲۵).

دیگر کتاب هایی که به بیان روایات درباره این آیه پرداخته اند، به نظر می رسد از جامع البیان طبری تأثیر پذیرفته باشند. آنچه در کتاب بحر العلوم سمرقندی، احکام القرآن جصاص، الکشف و البیان ثعلبی، کتاب الهدایه الی بلوغ النهایه مکی بن حموش و کتاب النکت و العیون ماوردی آمده است، شباهت زیادی با روایات طبری دارد. فقط تفاوت در این است که به جز کتاب الکشف و البیان ثعلبی، در چهار کتاب دیگر دیدگاهی که حضرت علی (ع) را به عنوان هادی مطرح می کرد وجود ندارد. همچنین تفاوت هایی در طریق های یادشده برای دیدگاه ها وجود دارد؛ بدین معنا که در برخی دیدگاه ها طریقی اضافه و یا کم شده است (ابولث سمرقندی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۲۱۸ / جصاص، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۳۹۷ / ثعلبی، ۱۴۲۲ق، ج ۵، ص ۲۷۲ / مکی بن ایطالب، ۱۴۲۹ق، ج ۵، ص ۳۶۷ / ماوردی، بی تا، ج ۳، ص ۹۶). در کتاب النکت و العیون، علاوه بر دیگر دیدگاه ها، به نقل از ابن عیسی آمده که هادی یعنی پیشی گیرنده در علم که قوم را به سوی هدایت پیش می برد (ماوردی، بی تا، ج ۳، ص ۹۶).

در سایر کتاب های روایی اهل سنت، درباره این آیه به یکی از دیدگاه های مذکور اشاره کرده اند. در مسند احمد بن حنبل به نقل از حضرت علی (ع)، عبارت «رجل من بنی هاشم» مقصود از هادی بیان می شود (ابن حنبل، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۳۰۶) که با توجه به روایت هایی که در سایر کتاب های اهل سنت وجود دارد، مقصود خود حضرت علی (ع) است (ثعلبی، ۱۴۲۲ق، ج ۵، ص ۲۷۲ / حاکم حسکانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۳۹۰). در تفسیر عبدالرزاق، مقصود از هادی، پیامبری است که به سوی خدا هدایت می کند (صنعانی، ۱۴۱۱ق، ج ۷، ص ۲۲۴). در کتاب تفسیر الکبیر طبرانی، ضحاک و ابن جیر، به عنوان باورمندان به هادی بودن خدا ذکر شده اند (طبرانی، ۲۰۰۸م، ج ۴، ص ۹).

در کتاب شواهد التنزیل حسکانی، بیش از پانزده روایت آمده که در آنها باور بر این است که مقصود از هادی در این آیه حضرت علی (ع) می باشد. سعید بن جیر و ابوصالح از ابن عباس، حکیم بن جیر، ابوداود و نفع بن حارث از ابورزه اسلمی، سعید بن مسیب به نقل از ابوهریره، و ابن ععلی بن مَرَّة از پدرش به نقل از جدش، همگی به نقل از پیامبر (ص)، منظور از

هادی در این آیه را حضرت علی(ع) بیان نموده‌اند. همچنین دو روایت به نقل از حضرت علی(ع) وجود دارد که آن حضرت با عنوان «رجل من بنی‌هاشم» (که منظور، خود آن حضرت است)، به بیان مقصود هادی پرداخته‌اند. در همین کتاب نیز نقل شده که مجاهد بیان داشته هادی، حضرت علی(ع) است (حاکم حسکانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۳۸۶-۳۹۶).

در کتاب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام و ما نزل من القرآن فی علی و همچنین در کتاب النور المشتعل من کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام نیز روایاتی به نقل از ابن عباس از پیامبر(ص) وجود دارد که مقصود از هادی در این آیه حضرت علی(ع) است (ابن مردویه، ۱۴۲۴ق، ص ۲۶۶ / ابونعیم اصفهانی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۱۹، ۱۱۷).

۵-۱. نقد روایات اهل سنت

آن دسته از نظریات که بر مفهومی عام دلالت دارد همانند نبی، قائد، امام و غیره، همگی از شئون هادی به شمار می‌روند و چون قابلیت انطباق بر افراد بسیاری دارند و به مصداق خاصی نیز اشاره نکرده‌اند، از موضوع بحث ما خارج هستند و به آنها پرداخته نمی‌شود. اما درباره روایاتی که به تعیین مصداق پرداخته‌اند، باید گفت دیدگاهی که مصداق هادی را خداوند می‌داند، کاملاً اشتباه است و با واژه هادی در این آیه، باتوجه به عبارت «و لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» قابلیت انطباق ندارد؛ زیرا هادی باید در میان قوم و از جنس آنان باشد و خداوند منزله از این صفات است. همچنین این نظر با سیاق آیه سازگار نیست؛ زیرا سیاق بیان گر این است که خداوند برای هر مردمی از میان آنان هادی قرار می‌دهد؛ همان گونه که پیامبر(ص) را به عنوان منذر فرستاده است که هادی زمان خویش هم به شمار می‌آید. پس هادی از جنس انسان است؛ بنابراین باید دانست که این دیدگاه به هیچ وجه درست نیست و رأی باطلی به شمار می‌رود. در توضیح مطلب باید گفت ویژگی هدایت بخشی قرآن همانند ویژگی شفابخشی داروست؛ همان گونه که خداوند به دارو خاصیت شفابخشی داده به قرآن نیز ویژگی هدایت‌گری داده است و همه اینها اثرشان را از خداوند دارند و اگر شفا و هدایتی هست، به خواست خداست؛ ولی همه افراد به این نکته اذعان دارند که دارو زمانی مؤثر در شفابخشی است که درست استفاده شود و گرنه موجب نابودی می‌شود. بنابراین وجود طیب حاذقی در میان انسان‌ها که بیماری را بشناسد و به زوایای تأثیر دارو نیز آگاه باشد، ضروری

است و خداوند خود هیچ گاه به میان مردمان نمی آید که مستقیماً شفا دهد. درباره قرآن نیز امر همین گونه است و وجود هدایت کننده‌ای که به تمام زوایای قرآن آگاه و باتوجه به نیاز زمان هدایت کننده به سوی حق باشد، ضروری است.

دیدگاهی که پیامبر(ص) را به عنوان مصداق هادی معرفی می نماید نیز از یک جهت درست محسوب می شود و آن اینکه پیامبر(ص) هم هادی و هم منذر زمان خویش بود؛ چنان که سیاق آیه نیز هم در ظاهر وی را منذر می داند و هم اینکه در ادامه، فرستادن هادی در هر زمانی را سنت خداوند اعلام می کند. ولی این دیدگاه اشکال عدم مطابقت با جامعیت فرازمانی بودن قرآن را با خود به دنبال دارد که در مباحث نحوی بیان شد. توجیه دیگر آنکه خداوند می فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر: ۹)؛ حال اگر حفظ قرآن تا قیامت توسط خداوند به جهت جامعیت و زنده بودن قرآن در تمامی زمان‌ها، و هدایت گری آیات این کتاب شریف در همه اعصار و قرون نباشد، حفاظت از آن، امری بیهوده تلقی می شود و ساحت کبریایی خداوند منزّه از کار بیهوده است؛ پس این دیدگاه به علت زنده نبودن پیامبر(ص) در همه روزگاران بعد از وی، و به تبع آن بیهوده ساختن آیه، دچار اشکال است و پذیرش آن به تنهایی، مردود است. ممکن است برخی از محققان مدعی شوند که وجود شخصی و جسمی پیامبر(ص) برای همه زمان‌ها شرط نیست و وجود رهنمودهای بازمانده از آن حضرت برای تحقق این امر کافی است. در پاسخ باید اشاره کرد که خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که احادیث نبوی در کتابت و ثبت با دشواری‌های جدی مواجه بوده، تمسک به احادیث به جای مانده از نبی مکرم اسلام(ص) و هادی دانستن آنها و دست شستن از هادیان بعدی امت که اولین آنها علی(ع) است، کاری صحیح و قابل اتکاء به نظر نمی رسد؛ بالاخص در میان اهل سنت که کتابت همان احادیث نیز در میان ایشان با بیش از صد سال تأخیر انجام گرفته است.

و اما دیدگاه سوم که تنها دیدگاه منقول از پیامبر(ص) است، حضرت علی(ع) را مصداق هادی بعد از پیامبر(ص) می داند. این دیدگاه از یک جهت دیدگاه درستی به شمار می رود؛ زیرا هم با سیاق سازگار است و هم هادی بعد از پیامبر(ص) را معرفی می نماید. اما همین دیدگاه نیز به علت اینکه هادی را فقط تا زمان حضرت علی(ع) مشخص نموده و برای

بعد از آن سخنی بیان نکرده نیز با جامعیت فرازمانی بودن قرآن ناسازگار است و سخن کاملی نیست.

۶. بررسی روایات شیعه

نکته مشترک در روایات یادشده در کتاب‌های شیعه، این است که تمام آنها بالاتفاق منظور از هادی در آیه را حضرت علی (ع) می‌دانند. اما با وجود این، روایات مذکور نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول، روایاتی هستند که از امامان معصوم علیهم‌السلام نقل شده‌اند و دسته دوم، روایاتی هستند که اصحاب از پیامبر (ص) نقل نموده‌اند.

برخی از روایات دسته دوم، با روایات اهل سنت، هم از لحاظ راوی و هم از لحاظ متن مشترک هستند (ابن عقده کوفی، ۱۴۲۴ق، ص ۱۹۵). اما برخی روایات همچون روایت ابن مسعود در تفسیر فرات (کوفی، ۱۴۱۰ق، ص ۲۰۷)، در منابع اهل سنت با سندی متفاوت نقل شده‌اند و روایت ابوهریره در کتاب کفایه‌الاثر (خزاز رازی، ۱۴۰۱ق، ص ۸۹) و روایت ابن عمر (ابن شاذان، ۱۴۰۷ق، ص ۲۳)، روایاتی هستند که در این دو کتاب ذکر شده ولی در محدوده کتاب‌های مورد بررسی اهل سنت، یافت نشده‌اند.

در دسته اول روایات، یعنی روایات منقول از ائمه معصومین (ع)، روایتی به نقل از امام علی (ع) در کتاب مالی^۱ (صدوق، ۱۳۷۶ش، ص ۲۷۶) نقل شده است که به روایت ذکر شده در کتاب شواهد التنزیل لقواعد التفضیل^۲ (حاکم حسکانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۳۹۱) شبیه است، ولی در متن و سند آن اضافاتی وجود دارد. همچنین روایتی از ابو حمزه ثمالی به نقل از

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأُرْدِيُّ سَنَةَ سِتِّ عَشْرَةَ وَمِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ الرَّبِيعِ وَمَنْصُورُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنِ الْمُنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبَادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ (ع): مَا نَزَلَتْ مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ أَيْنَ نَزَلَتْ وَفِيمَنْ نَزَلَتْ وَفِي شَيْءٍ نَزَلَتْ وَفِي سَهْلٍ نَزَلَتْ أَوْ فِي جَبَلٍ نَزَلَتْ. قِيلَ فَمَا نَزَلَ فِيكَ فَقَالَ لَوْ لَا أَنْتُمْ سَأَلْتُمُونِي مَا أَخْبَرْتُكُمْ نَزَلَتْ فِي الْآيَةِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ فَرَسُولُ اللَّهِ الْمُنْذِرُ وَأَنَا الْهَادِي إِلَى مَا جَاءَ بِهِ.

۲. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى قَالَ: حَدَّثَنِي الْمُغِيرَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأُرْدِيُّ سَنَةَ سِتِّ عَشْرَةَ وَمِائَتَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ الرَّبِيعِ، وَمَنْصُورُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ الْمُنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبَادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ: (مَا نَزَلَتْ مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ فِيمَنْ نَزَلَتْ. قِيلَ: فَمَا نَزَلَ فِيكَ فَقَالَ: لَوْ لَا أَنْتُمْ سَأَلْتُمُونِي مَا أَخْبَرْتُكُمْ، نَزَلَتْ فِي [هَذِهِ] الْآيَةِ: إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ فَرَسُولُ اللَّهِ الْمُنْذِرُ، وَأَنَا الْهَادِي إِلَى مَا جَاءَ بِهِ.

امام باقر(ع) نقل شده است^۱ (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۰) که با روایتی از ابوبرزه اسلمی در کتاب *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل*^۲ (حاکم حسکانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۳۹۴) از لحاظ متن شباهت بسیاری دارد ولی سندها به طور کامل متفاوت هستند.

اکثر قریب به اتفاق روایات بیان شده توسط معصوم، به نقل از پیامبر(ص) ذکر کرده‌اند که هادی حضرت علی(ع) است و در بیش از نیمی از روایات، بیان شده است که هادی بعد از حضرت علی(ع)، امامان معصوم علیهم السلام هستند و در برخی روایات نیز اضافاتی دیده می‌شود که توضیحاتی درباره هادی بودن امامان علیهم السلام در آنها وجود دارد.

دو روایت از امام علی(ع) نقل شده یکی در تفسیر عیاشی (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۲۰۴) که در آن، حضرت علی(ع) نزول این قسمت از آیه را درباره اهل بیت(ع) با بیان عبارت «فَإِنَّا نَزَّلْتُ هَذِهِ الْآيَةَ» دانسته و به نقل از پیامبر(ص)، خود را مصداق هادی بیان می‌کند؛ و دیگری در *مالی صدوق* است که پیش‌تر به آن اشاره شد.

امام حسن(ع) یک روایت از پیامبر(ص) نقل کرده که در آن، حضرت رسول(ص) در خطبه‌ای بعد از توصیه مردم به تمسک به ثقلین، اهل بیت خویش را حجت خداوند معرفی می‌فرماید که زمین از وجود آنان خالی نمی‌گردد. سپس حضرت رسول(ص) در پاسخ به امام حسن(ع) به اینکه حجت‌های خدا چه کسانی هستند، با استناد به این عبارت از آیه، حضرت علی(ع) را به عنوان هادی بعد از خود معرفی و سپس دیگر امامان(ع) را با نام ذکر می‌کند (خزاز رازی، ۱۴۰۱ق، ص ۱۶۴-۱۶۵).

نُه راوی از امام باقر(ع) و شش راوی از امام صادق(ع) درباره این عبارت از آیه، روایت کرده‌اند که به سبب شباهت و یا نزدیکی مضمون‌های مطرح شده و جلوگیری از تکرار با هم

۱. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَفْصَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ص بِطَهُورٍ فَلَمَّا فَرَغَ أَخَذَ يَدِي عَلِيٍّ فَأَلَزَمَهَا يَدَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ ثُمَّ صَمَّ يَدَهُ إِلَى صَدْرِهِ قَالَ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَصْلُ الدِّينِ وَمَنَارُ الْإِيمَانِ وَغَايَةُ الْهُدَى وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ أَشْهَدُ لَكَ بِذَلِكَ.

۲. حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ الْفَارِسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ رَزِينَ الْبَاسَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَرْثِ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ بْنُ الْحَكَمِ بْنِ طَهْرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ حَكِيمِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ أَبِي بَرَزَةَ الْأَسْلَمِيِّ قَالَ: دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ص بِالطَّهْورِ وَعِنْدَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَدِي عَلِيٍّ بَعْدَ مَا تَطَهَّرَ فَأَلَزَمَهَا بِصَدْرِهِ، فَقَالَ: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ ثُمَّ رَدَّهَا إِلَى صَدْرِي ثُمَّ قَالَ: وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ثُمَّ قَالَ: إِنَّكَ مَنَارَةُ الْأَنْامِ وَغَايَةُ الْهُدَى وَآمِيرُ الْقُرَاءِ [كَذَا]، أَشْهَدُ عَلَى ذَلِكَ أَنْكَ كَذَلِكَ.

بیان می‌شوند. در همه روایت‌های امام باقر(ع) به جز دو مورد که از عبدالله بن عطا و برید بن معاویه عجلای نقل شده (کوفی، ۱۴۱۰ق، ص ۲۰۵ / صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۶۶۷) و چهار مورد از امام صادق(ع) که از عبدالله بن عطا، ابوبصیر، محمد بن مسلم و فضیل روایت شده‌اند (قمی، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۳۶۰ / صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۰ / کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۹۲ / ابن بابویه، ۱۴۰۴ق، ص ۱۳۲ / ابن عقده کوفی، ۱۴۲۴ق، ص ۱۹۶ / ابن ابی زینب، ۱۳۹۷ق، ص ۱۱۰ / صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۶۶۷)، هادی بودن حضرت علی(ع) از زبان پیامبر(ص) بیان شده است. در روایت عبدالرحیم القصیر از امام باقر(ع) و در روایت امام صادق(ع) به نقل از ابوبصیر، جریان یافتن سنت وجود هادی در میان انسان‌ها توسط خداوند چنین تبیین می‌شود که قرآن، زنده‌ای است که نمی‌میرد و آیه نیز همین گونه است. اگر آیه‌ای درباره اقوامی بود و با مرگ آن قوم‌ها می‌مرد، قرآن نیز می‌مرد، اما آیه در اقوام دیگر جاری است، همان گونه که در اقوام گذشته جاری بوده است (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۲۰۴ / صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۰۴ / کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۹۱)؛ به علاوه اینکه عبدالرحیم القصیر در ادامه از امام صادق(ع) نقل می‌نماید که قرآن زنده‌ای است که نمی‌میرد و همانند جریان داشتن گردش خورشید و ماه و جریان داشتن روز و شب، جاری است و قرآن بر آخر ما جریان دارد، همان گونه که بر اول ما جریان داشته است (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۲۰۴).

در روایت حنان بن سدید و برید بن معاویه عجلای از امام باقر(ع) و روایت ابوبصیر، فضیل و محمد بن مسلم از امام صادق(ع)، به این نکات اشاره می‌شود که هر امامی، هادی برای زمانی است که در آن زندگی می‌نماید و در هر زمانی، هادی از ما امامان معصوم علیهم السلام وجود دارد که به آنچه پیامبر(ص) آورده، هدایت می‌نماید و هادیان بعد از حضرت علی(ع)، اوصیای آن حضرت یکی پس از دیگری هستند و این امر تا قیامت از ما برداشته نمی‌شود و در میان ما نبود نمی‌گردد (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۹ و ۳۰ / عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۲۰۴ / کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۹۱ و ۱۹۲ / ابن ابی زینب، ۱۳۹۷ق، ص ۱۱۱ / ابن بابویه، ۱۴۰۴ق، ص ۱۳۲ / ابن عقده کوفی، ۱۴۲۴ق، ص ۱۹۵ / صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۶۶۸).

روایت‌های دیگری از امام باقر(ع) به نقل از جابر، ابوبصیر، نجم بن حطیم و ابو حمزه وجود دارد که در آنها فقط به مندر بودن پیامبر(ص) و هادی بودن حضرت علی(ع) اشاره شده است (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۲۰۴ / صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۰).

۶-۱. نقد روایات شیعه

در میان روایت‌های شیعیان، روایاتی که تنها حضرت علی(ع) را به عنوان هادی معرفی نموده‌اند، همانند روایات اهل سنت در دیدگاهی که حضرت علی(ع) را هادی معرفی می‌کرد، دارای اشکال پیش گفته است، یعنی فقط تا دوران امیرالمؤمنین(ع) را شامل می‌شود و به پس از این زمان اشاره‌ای نکرده‌اند. هرچند، اگر این دسته روایات چه در شیعه و چه در اهل سنت، در مجموعه خانواده حدیث در کنار احادیثی قرار گیرند که دیگر امامان علیهم السلام را به عنوان هادی معرفی می‌نمایند، خود بیان‌گر این مطلب می‌شوند که این روایات در صدد معرفی هادی بعد از پیامبر(ص) بوده‌اند و منکر وجود هادیان بعد از حضرت علی(ع) نیستند.

و اما دیگر روایاتی که علاوه بر حضرت علی(ع)، دیگر امامان علیهم السلام را به عنوان هادیان بعد از وی در طول روزگاران معرفی می‌نمایند، هم با سیاق آیات و معنای لغوی واژه هادی سازگار است و هم با جامعیت و فرازمانی بودن قرآن. خصوصاً با در نظر گرفتن این مطلب که در عبارت «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»، اطلاق موجود در کلمه‌های قوم و هاد، بیان‌گر این نکته است که تمامی اقوام حتی اقوامی که بعد از رسول خدا(ص) پا به عرصه هستی می‌گذارند، دارای هادی هستند. با این تقریر، افراد معاصر حضرت رسول(ص) از هدایت آن حضرت برخوردار بوده‌اند و کسانی که بعد از آن حضرت به دنیا می‌آیند و ممکن است چندین قرن با آن حضرت فاصله زمانی داشته باشند، طبق ظاهر آیه شریفه باید برای آن افراد هادی وجود داشته باشد؛ پس در این گونه موارد، هادی غیر از رسول است. به این ترتیب قول شیعه قابل دفاع بوده، با ظاهر آیه نیز کاملاً هماهنگ است.

توضیح آنکه تدبیر این عالم توسط خداوند از طریق سنت‌های او صورت می‌گیرد، که در عالم در جریان است؛ همانند توالی شب و روز و حرکت خورشید و ماه. یکی دیگر از سنت‌های خداوند، برانگیختن هدایت‌گر در میان مردم است که از آغاز حیات بشریت بر روی زمین تاکنون در جریان بوده است، کما اینکه می‌فرماید: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» و این هادیان، یا نبی بوده‌اند و یا وصی نبی؛ و این موضوع را می‌توان در تکرار تاریخ چه پیش از نزول قرآن و چه بعد از آن نظاره‌گر بود؛ بنابراین هادی بودن امامان علیهم السلام بعد از پیامبر(ص)، بر اساس سنت خداوند است و چون به فرموده قرآن: «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» (احزاب: ۶۲)،

تغییری در سنت خداوند ایجاد نمی‌شود، پذیرش و عدم پذیرش سنت او در میان انسان‌ها، تغییری در اجرای سنتش ایجاد نمی‌کند و سنت خداوند در تمام روزگاران جریان دارد.

دلیل دیگر اینکه، این موضوع که هر قومی باید هدایت‌کننده‌ای داشته باشد یک امر عقلانی است که حتی اگر در قرآن هم ذکر نمی‌شد، انسان‌ها به آن معترف می‌بودند. مهم این است که این هدایت‌کننده چه کسی باشد و به‌سوی چه چیزی هدایت کند. باتوجه‌به عبارت موردنظر و همنشینی واژه «هاد» با واژه «منذر» باید هدایت‌کننده همسو با پیامبر باشد. همچنین، این هادی نمی‌تواند کتاب باشد؛ زیرا اگر کتاب به‌تنهایی هادی بود، لزومی نداشت که پیامبری مبعوث شود و خداوند از آغاز خلقت همین کتاب را نازل می‌کرد تا همه با آن هدایت شوند. بنابراین ضرورتاً هادی باید از جنس انسان تعیین شود تا سنت مبعوث ساختن رسولان از سوی خدا حکیمانه باشد. و از دیگر ضروریات حکیمانه بودن مبعوث ساختن رسولان و برانگیختن هادیان این است که این سنت در طول زمان‌های مختلف استمرار داشته باشد؛ زیرا در صورت عدم استمرار، نقض غرض و عبث بودن کار حاصل می‌شود که این نیز از ساحت کبریایی حق تعالی به‌دور است. بنابراین باتوجه‌به مسئله ختم نبوت و وجود سنت وصی برای نبی از سوی خدا، پس باید هادی ذکرشده در این عبارت همان وصی باشد؛ و روایات شیعه بیان‌گر همین مطلب هستند.

۷. نتیجه‌گیری

روایات موجود در منابع فریقین درباره آیه هفتم سوره رعد، بیان‌گر این است که گویا مسلمانان در آن روزگار، به عبارت «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»، توجه داشته‌اند و تعیین مصداق آن، امر مهمی برای آنان بوده است. همچنین از آن‌رو که در روایات شیعه ابتدا به معرفی حضرت علی(ع) به‌عنوان هادی پرداخته شده و سپس دیگر امامان علیهم‌السلام به‌عنوان هادیان بعد از وی معرفی گشته‌اند، چنین می‌توان استنباط کرد که این‌گونه بیان کردن معارف، ناظر به روایات اهل تسنن است؛ زیرا در میان روایات اهل سنت، تنها دیدگاهی که حضرت علی(ع) را به‌عنوان هادی معرفی می‌نماید، به پیامبر(ص) نسبت داده شده و نوع بیان معصومان، هم در جهت تأیید این دیدگاه و هم در صدد معرفی دیگر هادیان است.

باتوجه به پژوهش حاضر باید گفت تنها روایاتی که حضرت علی(ع) را هادی پس از پیامبر(ص) و سپس دیگر امامان علیهم السلام را یکی پس از دیگری به عنوان هادی بعد از وی معرفی می نمایند، با معیارهایی چون سیاق و ظاهر آیه، معنای مفردات و جامعیت فرازمانی قرآن سازگار هستند و همچنین با سنت مبعوث ساختن رسول هم راستا است؛ هرچند، آن دسته از روایات اهل سنت که تنها پیامبر(ص) را هادی می دانند نیز در مطابقت با عصر پیامبر(ص) درست هستند و نیز آن دسته از روایات که فقط به بیان هادی بودن حضرت علی(ع) پس از رسول الله(ص) پرداخته اند، در مطابقت با زمان حیات امیرالمؤمنین(ع) بعد از پیامبر(ص) صحیح می باشند. همچنین این دسته از روایات چه در شیعه و چه در اهل سنت، اگر در مجموعه خانواده حدیث در کنار احادیثی قرار گیرند که دیگر امامان علیهم السلام را به عنوان هادی معرفی می نمایند، خود بیان گر این مطلب خواهند بود که این روایات، در صدد معرفی هادی بعد از پیامبر(ص) بوده اند و منکر وجود هادیان بعد از حضرت علی(ع) نیستند. گفتنی است دیدگاهی نیز که خداوند را هادی می دانست، به دلیل عدم مطابقت با عبارت موردنظر و واژه هادی به طور کامل مردود است.

نکته دیگری که به ذهن متبادر می شود، این است که دیدگاههایی که در بیان مصداق از صحابیان در منابع اهل سنت نقل شده، می تواند متأثر از دیدگاه نحوی آنان نسبت به آیه باشد. همچنین آن دسته از روایات که در صدد بیان مصداق هستند، در گروه روایات جری و تطبیق و نه تفسیر آیه قرار می گیرند، ولی رابطه ای ناگسستگی با تفسیر آیه دارند؛ بدین سان که جری درست مصداق بر آیه به فهم تفسیر آیه کمک می کند و تفسیر درست از آیه، ملاک تمیز و تشخیص جری درست از نادرست قرار می گیرد. نکته ای که نباید از آن غفلت کرد، این است که برخی از روایات جری و تطبیق، زمینه ساز بیان جری و تطبیق نهایی می باشند که آنها نیز درست هستند و برخی از جری و تطبیق های ذکر شده توسط معصوم، تأیید برخی دیدگاه های موجود در جامعه می باشند نه تمام جری و تطبیق؛ بنابراین در تشخیص درستی روایات جری و تطبیق، ضمن سنجش تمام جوانب روایات از لحاظ سندی و متنی، سنجش آنها با روح معارف و ویژگی های قرآن ضروری است.

فهرست منابع

قرآن کریم

- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد؛ تفسیر القرآن العظیم؛ ریاض: مکتبة نزار مصطفى الباز، ۱۴۱۹ق.
- ابن أبی زینب، محمد بن ابراهیم؛ الغیبة للنعمانی؛ تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ق.
- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد؛ النهاية فی غریب الحديث و الأثر؛ قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷ش.
- ابن بابویه، علی بن حسین؛ الإمامة و التبصرة من الحيرة؛ قم: مدرسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۴ق.
- ابن حنبل، احمد؛ المسند؛ بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۶ق.
- ابن شاذان، محمد بن احمد؛ مائة متقبة من مناقب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب و الأئمة من ولده (ع)؛ قم: مدرسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۷ق.
- ابن عادل، عمر بن علی؛ اللباب فی علوم الكتاب؛ بیروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۹ق.
- ابن عقده کوفی، احمد بن محمد؛ فضائل أمير المؤمنين عليه السلام؛ قم: دلیل ما، ۱۴۲۴ق.
- ابن فارس، احمد؛ معجم مقاییس اللغة؛ قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
- ابن مردویه، احمد بن موسی؛ مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام و ما نزل من القرآن في علي؛ قم: مؤسسه علمی فرهنگي دار الحديث، ۱۴۲۴ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ بیروت: دار الفكر، ۱۴۱۴ق.
- ابوليث سمرقندی، نصر بن محمد؛ بحر العلوم؛ بیروت: دار الفكر، ۱۴۱۶ق.
- ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله؛ النور المشتعل من كتاب ما نزل من القرآن في علي عليه السلام؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ق.
- ابوهلال عسکری، حسن بن عبدالله؛ الفروق في اللغة؛ بیروت: دار الآفاق الجديدة، ۱۴۰۰ق.
- أزدی، عبدالله بن محمد؛ كتاب الماء؛ تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، ۱۳۸۷ش.
- ثعلبی، احمد بن محمد؛ الكشف و البیان؛ بیروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۲۲ق.
- جصاص، احمد بن علی؛ احکام القرآن؛ بیروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۵ق.
- حاکم حسکانی، عیبدالله بن عبدالله؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ق.
- حسین یوسف، موسی و عبدالفتاح صعیدی؛ الافصاح فی فقه اللغة؛ قم: مکتب الاعلام الاسلامی، بی تا.
- حسینی زبیدی، محمد مرتضی؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ بیروت: بی تا، ۱۴۱۴ق.
- خزاز رازی، علی بن محمد؛ کفایة الأثر في النصّ على الأئمة الإثني عشر؛ قم: بی تا، ۱۴۰۱ق.
- دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن؛ مسند الدارمی؛ ریاض: دار المغنی، ۱۴۲۱ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات ألفاظ القرآن؛ بیروت: بی تا، ۱۴۱۲ق.
- زمخشری، محمود بن عمر؛ أساس البلاغة؛ بیروت: دارالفکر، ۱۹۷۹م.

- سمین حلبی، احمد بن یوسف؛ **الدر المصون فی علوم الكتاب المکنون**؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۴ق.
- صاحب بن عباد، إسماعیل بن عباد؛ **المحیط فی اللغة**؛ بیروت: عالم الكتاب، ۱۴۱۴ق.
- صادق تهرانی، محمد؛ **الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه**؛ قم: فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۶ق.
- صدوق، محمد بن علی؛ **الأمالی**؛ تهران: کتابچی، ۱۳۷۶ش.
- صدوق، محمد بن علی؛ **کمال الدین و تمام النعمة**؛ تهران: اسلامیة، ۱۳۹۵ق.
- صفار، محمد بن حسن؛ **بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم**؛ قم: مکتبة آية الله المرعشي النجفی، ۱۴۰۴ق.
- صنعانی، عبدالرزاق بن همام؛ **تفسیر القرآن العزیز**؛ بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۱ق.
- طباطبایی، محمد حسین؛ **المیزان فی تفسیر القرآن**؛ بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق.
- طبرانی، سلیمان بن احمد؛ **التفسیر الکبیر**؛ اربد: دار الكتاب الثقافی، ۲۰۰۸م.
- طبرسی، فضل بن حسن؛ **مجمع البیان لعلوم القرآن**؛ تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
- طبری، محمد بن جریر؛ **جامع البیان عن تأویل آی القرآن**؛ بیروت: دار المعرفة، ۱۴۱۲ق.
- طریحی، فخرالدین؛ **مجمع البحرین**؛ تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
- عکبری، عبدالله بن حسین؛ **التبیان فی إعراب القرآن**؛ ریاض: بیت الأفكار الدولية، ۱۴۱۹ق.
- عیاشی، محمد بن مسعود؛ **التفسیر العیاشی**؛ تهران: مکتبة العلمیة الاسلامیة، ۱۳۸۰ق.
- فراهیدی، خلیل بن أحمد؛ **کتاب العین**؛ قم: نشر هجرت، ۱۴۰۹ق.
- قمی، علی بن ابراهیم؛ **تفسیر القمی**؛ قم: دار الكتاب، ۱۳۶۳ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب؛ **الکافی**؛ تهران: الإسلامیة، ۱۴۰۷ق.
- کوفی، فرات بن ابراهیم؛ **تفسیر فرات الکوفی**؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق.
- ماوردی، علی بن محمد؛ **النکت و العیون تفسیر الماوردی**؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، بی تا.
- مصطفوی، حسن؛ **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.
- مکی بن ابیطالب، ابو محمد؛ **مشکل اعراب القرآن**؛ بیروت: دار الیمامة، ۱۴۲۳ق.
- مکی بن ابیطالب، ابو محمد؛ **الهدایة إلى بلوغ النهایة**؛ شارجه: جامعة الشارقة، ۱۴۲۹ق.
- نحاس، احمد بن محمد؛ **اعراب القرآن**؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۱ق.
- نسائی، احمد بن علی؛ **السنن الکبری**؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۱ق.

References

The Noble Qur'an.

Abu Hilal Asgari, Hasan ibn Abdullah (1400). *Al-Furuq fil-Lughah*. Beirut: Dar al-Afaq al-Jadidah.

Abu Layth Samarqandi, Nasr ibn Muhammad (1416). *Bahr ul-Ulum*. Beirut: Dar al-Fikr.

Akbari, Abdullah ibn Hussain (1419). *At-Tibyan fi I'rab al-Qur'an*. Riyadh: Bayt al-Afkar ad-Dawliyah.

- Ayashi, Muhammad ibn Mas'ud (1380). *Al-Tafsir al-Ayashi*. Tehran: Al-Islamiah.
- Azudi, Abdullah ibn Muhammad (1387). *Kitab al-Ma'*. Tehran: Mutali'at Tarikh-i Pizizshki. Institute.
- Darmi, Abullah ibn Adurrahman (1421). *Musnad ad-Darmi*. Riyadh: Dar al-Mughni.
- Farahidi, Khalil bin Ahamd (1409). *Kitab al-Ayn*. Qom: Hijrat.
- Hakin Hasakani, Abdullah ibn Abdullah (1411). *Shawahid al-Tazil li-Qawa'id al-Tafzil*. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Hussain Yusuf, Musa & Abdulfattah Sa'idi (N.D). *al-Fasah fi Fiqh al-Lughah*. Qom: Maktab al-I'lam al-Islami.
- Husseini Zubaydi, Muhammad Murtiza (1414). *Taj al-Arus min Jawahir al-Qamus*. Beirut: N.P.
- Ibn Abi Hatam, Abd al-Rahman ibn Muhammad (1419). *Tafsir al-Qur'an al-Azim*. Riyadh: Maktabah Nazar Mustafa al-Baz.
- Ibn Abi Zainab, Muhammad ibn Ibrahim (1397). *Al-Ghaybah lel-Na'mani*. Tehran: Sadouq.
- Ibn Adil, Umar ibn Ali (1419). *Al-Lubab fi Ulum al-Kitab*. Beirut: dar al-Kutub al-Elmiah.
- Ibn Athir Jazri, Mubarak ibn Muhammad (1367). *An-Nahayah fi Gharib al-Hadith val-Athar*. Qom: Journalistic Institute of Isma'ilian.
- Ibn Babwayah, Ali ib Hussain (1404). *Al-Imamah va al-Tabsirah min al-Heyrah*. Qom: Imam Mahdi School.
- Ibn Faris, Ahmad (1424). *Mo'jam Maqaiis al-Loghah*. Qom: Maktab al-A'lam al-Islami.
- Ibn Hanbal, Ahmad (1416). *Al-Musnad*. Beirut: AL-Risalah Institute.
- Ibn Manzur, Muhammd ibn Mukram (1414). *Lisan al-Arab*. Beirut: Dar al-Fikr.
- Ibn Marduyah, Ahmad ibn Musa (1424). *Manaqib Ali ibn Abi Talib va ma Nazala min al-Qur'an fi Ali*. Qom: Dar al-Hadith.
- Ibn Shazan, Muhammad ibn Ahmad (1407). *Ma'ah Maqabah min Manaqib Amir al-Mu'minin Ali ibn Abi Talib va al-A'immah min Valadah*. Qom: Imam Mahdi School.
- Ibn Uqah Kufi, Ahmad ibn Muhammad (1424). *Faza'il Amie al-Mu'mini*. Qom: Dalil-i Ma.
- Jassas, Ahmad ibn Ali (1405). *Ahkam al-Qur'an*. Beirut: Dar Ihya' at-Turath al-Arabi.
- Khazzaz Razi, Ali ibn Muhammad (1401). *Kifayah al-Athar fin-Nass Ala A'immah al-Uthna Ashar*. Qom: N.P.
- Kufi, Furat ibn Ibrahim (1410). *Tafsir Furat al-Kufi*. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Kulayni, Muhammad ibn Ya'qub (1407). *Al-Kafi*. Tehran: Al-Islamiah.
- Makki bin Abi Talib, Abu Muhammad (1423). *Mushkil I'rab al-Qur'an*. Beirut: Dar al-Yamamh.
- Makki bin Abi Talib, Abu Muhammad (1429). *al-Hidayah ela Bulugh an-Nahayah*. Sharjah: Al-Shariqah.
- Mavirdi, Ali ibn Muhammad (N.D). *An-Nakt val-Uyun Tafsir al-Mavirdi*. Beirut: Dar al-Kutub al-I'lmiah.
- Mustafawi, Hasan (1368). *Al-Tahqiq fi Kalamat al-Qur'an al-Hakim*. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Nisa'i, Ahmad ibn Ali (1411). *Al-Sunan al-Kubra*. Beirut: Dar al-Kutub al-Elmiah.

- Nohas, Ahmad bin Muhammad (1421). *I'rab al-Qur'an*. Beirut: Dar al-Kutub al-Elmiah.
- Qomi, Ali ibn Ibrahim (1363). *Tafsir al-Qomi*. Qom: Hijrat.
- Raghib Isfahani, Hussein ibn Muhammad (1412). *Al-Mufradat Alfaz al-Qur'an*. Beirut: N.P.
- Sadeqi Tehrani, Muhammad (1388). *Al-Furqan fi Tafsir al-Qur'an bil-Qur'an vas-Sunnah*. Qom: Farhang-i Islami.
- Sadouq, Muhammad ibn Ali (1376). *Al-Amali*. Tehran: Kitabchi.
- Sadouq, Muhammad ibn Ali (1395). *Kamal ud-Din va Tamam ul-Ni'mah*. Tehran: Islamiah.
- Saffar,
- Sahib ibn Ibad, Isma'il ibn Ibad (1414). *Al-Muhit fil-LUghah*. Beirut: Alam al-Kitab.
- Samin Halabi, Ahmad bin Yusuf (1414). *Ad-Dur al-Masun fi Ulum al-Kitab al-Maknun*. Beirut: Dar al-Kutub al-Elmiah.
- San'ani, Abdurrazzaq bin Humam (1411). *Tafsir al-Qur'an al-Aziz*. Beirut: Dar al-Ma'rifah.
- Tabarani, Sulayman ibn Ahmad (2008). *At-Tafsir al-Kabir*. Jordan: Dar al-Kitab ath-Thaqafi.
- Tabari, Muhammad bin Jarir (1412). *Jami' al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an*. Beirut: Dar al-Ma'rifah.
- Tabarsi, Fazl ibn Hasan (1372). *Majma' al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an*. Tehran: Nasir Khusrow.
- Tabataba'ii, Muhammad Hussein (1390). *Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an*. Beirut: Scientific Institute for Journalism.
- Tarihi, Fakhr ad-Din (1375). *Majma' al-Bahreyn*. Tehran: Murtazawi.
- Tha'labi, Ahmad ibn Muhammad (1422). *Al-Kashf va al-Bayan*. Beirut: Dar Ihya' at-Turath al-Arabi.
- Zamakhshari, Mahmud bin Umar (1407). *Asas al-Balaghah*. Beirut: Dar alKetab al-Arabi.
- Abu Na'im Isfahani, Ahmad ibn Abdullah (1406). *Al-Nour al-Mushtai'l min Kitab ma Nazala min al-Qur'an fi Ali*. Tehran: The Ministry of Culture and Islamic Guidance.